



پژمان بدون توقف

پژمان جمشیدی به مرزهای ستارگی در سینمای ایران نزدیک شده اما هنوز ستاره نیست

محمدناصر احدی

آیا پژمان جمشیدی یکی از ستاره‌های سینمای ایران است؟ پاسخ به این پرسش مستلزم تعریف ستاره و شناخت ویژگی‌های ستاره سینماست. جدا از اینکه ستاره اصولاً در سینمایی صنعتی همچون هالیوود یا بالیوود معنا می‌یابد اما آنچه درباره همه ستاره‌ها مصداق دارد، محبوبیت فراوان آنهاست که باعث جلب تماشاگر و فروش فیلم‌ها می‌شوند. ستاره‌ها محبوب‌اند و پر طرفدار، حتی اگر مدتی روی دور شانس نباشند و چند فیلم‌شان در گیشه شکست بخورد یا هنر بازیگری‌شان منتقدان سینما و اقلیت‌های مشکل‌پسند فرهنگی را راضی نکند. زندگی غیر سینمایی ستاره‌ها هم برای مردم و طرفداران‌شان جذاب و مهم است و هر عمل و اتفاقی در زندگی شخصی‌شان می‌تواند زندگی حرفه‌ای‌شان را متأثر کند. ستاره ناگزیر است که بخشی از خود شخصی‌اش را به منظره‌ای عمومی تبدیل کند تا تصویر کالایی‌اش برای تماشاگر جذابیت داشته باشد. بازیگری که چیزی از روابط و زندگی شخصی‌اش به رسانه‌ها و فضای مجازی درز نکند و مراقب است که مرز میان زندگی خصوصی و حرفه‌ایش مخدوش نشود، با

معیارهای ستاره همخوانی ندارد. ستاره در روی پرده و پشت پرده نیاز تماشاگر را به سرک کشیدن تأمین می‌کند و این احساس را در او به وجود می‌آورد که تماشاگر بر تمام بخش‌های زندگی او ناظر و گاه حتی شریک اوست. با تعریفی که در همین چند خط آمد، می‌توان گفت که جمشیدی ستاره سینما نیست، چون زندگی خصوصی او به عرصه عمومی کشیده نشده و آن نوع هواخواهی و سواست‌گونه‌ای که مثلاً درباره محمدرضا گلزار وجود دارد، درباره او صادق نیست. با این حال جمشیدی در سال‌های اخیر بازیگری بوده که به مرزهای ستارگی نزدیک شده، هر چند شاید آگاهانه و با توجه به مسائلی که زندگی و حرفه یک ستاره دارد، تعدماً نتوانسته به‌طور کامل به ستاره تبدیل شود. ولی فروش بالای تعدادی از فیلم‌های او مثل قسمت‌های اول و دوم «تگزاس» (مسعود اطیابی)، قسمت اول «خوب، بد، جلف» (پیمان حقیقی)، «دینامیت» (مسعود اطیابی)، «علفزار» (کاظم دانشی)، «بخارست» (مسعود اطیابی) و فیلم تازه اکران شده‌اش «شهر هرت» (کریم امینی) این امکان را می‌دهد که برخی از مسائلی را که خاص ستارگان است، درباره او پیش بکشیم.

پژمان به مثابه پدیده اجتماعی

ستاره در ساختار اجتماعی بر مفهوم خاصی دلالت دارد و نوعی از هویت را نمایندگی می‌کند. شمایل سینمایی جمشیدی چه تصویری را به ذهن متبادر می‌سازد؟ هویت برساخته‌ای که جمشیدی نمایندگی می‌کند دارای چه ویژگی‌هایی است؟ شمایل سینمایی جمشیدی با نخستین نقش آفرینی تلویزیونی‌اش در سریال «پژمان» (سروش صحت، ۱۳۸۹) گره خورده است. پژمان فوتبالیستی به ته‌خط رسیده بود که نمی‌خواست بپذیرد دوران‌ش به سرآمده و می‌خواست با هر ترافندی که شده تیم جدیدی برای خودش دست‌وپا کند. پژمان خوش‌خیالی کودکانه و منفعت‌طلبی رو و آشکاری داشت که توسل او یا تن دادنش به حقه‌های مختلف را توجیه و شبرین می‌کرد. ویژگی دیگر پژمان این بود که هرگز نمی‌خواست جلوی خانواده و دوستان و اطرافیان‌ش خودش را از تک و تابیندازد و بر افول ستاره بختش اعتراف کند. همین ویژگی‌ها، با وارپاسیون‌های مختلف، تقریباً در اغلب نقش‌های کمدی جمشیدی تکرار شده است. او در «تگزاس» و «خوب، بد، جلف» و «تگزاس» در نقش‌های کمدی جمشیدی تکرار شده است. یعنی سام در خنثی‌نقش‌هایی مشابه ایفا کرده است. حتی در «لونه زنبور» (برزو نیک‌نژاد) و «دینامیت» هم که در اولی نقش یک سارق و در دومی نقش طلبه‌ای را بازی می‌کند، باز همان خوش‌خیالی و زودباوری و اصرار بر به کرسی نشاندن حرفش با دم‌دستی‌ترین حربه‌ها و ویژگی اصلی شخصیتش به‌شمار می‌رود. در ۳ فصل از سریال تلویزیونی «زیرخاک» (جلیل سامان) نیز جمشیدی در نقش فریزر باغبیسه مشقات مختلفی را برای رسیدن به گنجی واهی متحمل می‌شود اما باورش به درستی راهی که برای گذران زندگی در پیش گرفته است نمی‌شود. از این رو می‌توان گفت جمشیدی نماینده افرادی است که با وجود همه اشتباهات و درک نسنجیده و توان محدودشان، اراده‌ای نامتزلزل در رسیدن به اهداف و خواست‌های‌شان از خود بروز می‌دهند و با لجاجت کودکانه‌ای که دارند، خودشان یا اطرافیان‌شان را به دردسر می‌اندازند. جمشیدی و شمایل تصویری‌اش در دهه ۱۳۹۰ گل کرد که طبقات مختلف جامعه ایرانی بیش از هر زمان دیگری خواهان طی کردن سریع مدارج ترقی بودند. همچنین در این شمایل سینمایی بخشی از واقعیت شخصی زندگی جمشیدی هم دخیل است. او با صبوری و هوشیاری نقدهایی را که به حضور او در سینما و تئاتر می‌شد، تاب آورد و با پافشاری بر چیزی که می‌خواست، سرآخر به پاداش خود رسید.

مرد همه‌فن‌حریف

«شهر هرت» از جنس کمدی‌هایی است که پژمان جمشیدی در آنها تثبیت شده است و به‌رغم تلاش‌هایی که در درام‌های اجتماعی همچون «علفزار» از خود نشان داده تا از کلیشه شدن در یک نقش بگریزد اما این خواست‌بازار و میل مخاطب و سیل پیشنهادهای تهیه‌کنندگان است که تعیین می‌کند جمشیدی باید در چه نقشی ظاهر شود. یکی از ویژگی‌های اصلی شمایل سینمایی جمشیدی که در «شهر هرت» هم تکرار می‌شود، دست و پنجه نرم کردن با مشکلاتی بزرگ در عین بی‌خیالی و در نهایت استخلاص و رهایی است. این باز یکی دیگر از ویژگی‌های ستارگی است که در مورد جمشیدی هم که ستاره نیست صدق می‌کند. ستاره‌ها همواره قدرت فائق آمدن بر مشکلات و تنش‌هایی را دارند که مردم عادی توانش را ندارند، اما از طریق ستاره و با همذات‌پنداری با او این خیال را در ذهن می‌پروراند که آنها هم دارای توانایی‌های ستاره هستند. یکی از دلایل محبوبیت جمشیدی همین همذات‌پنداری مردم با او در مقام بازیگر شخصیت‌هایی است که از آزمون‌های مختلف سربلند بیرون می‌آید و لذت فوق و برتری را به آنها می‌چشانند. با اینکه «شهر هرت» از نظر هنری در کارنامه جمشیدی ارزشی ندارد، اما موفقیت تجاری آن، خصوصاً در رقابت با دیگر فیلم کارگردانش، «فسیل»، می‌تواند جایگاه جمشیدی در سینمای ایران را هرچه بهتر نمایان سازد.

عکس: همشهری/احمد خورشیدی

بازیگری که ته کشید

سعید خرسند

آخرین بازی که اکبر عبدی را در نقشی دیدید که تحسینش کردید کی بوده؟ بیش از یک دهه قبل و در سال ۱۳۹۰، عبدی در نقش مادر رضا عطاران در «خوابم میاد» ساخته خود عطاران بازی کرد و از سی‌امین جشنواره بین‌المللی فجر برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد شد. آن تاریخ به بعد شاید تنها نقش آفرینی مهم عبدی بازی در نقش حاج یوسف «رسوایی» (مسعود دهنمکی، ۱۳۹۱) بوده است. ظرف این ۱۲ سال عبدی در بیش از ۲۰ فیلم بازی کرده که در خاطر کسی نمانده، اما حتماً از نظر مالی برای او آورده کلانی داشته که پذیرفته در این همه فیلم بد و ضعیف بازی کند و اعتباری را که در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ تا اوایل دهه ۱۳۸۰ داشت، از دست‌رفته ببیند. عبدی که سابقه کار با دارپوش مهرجویی (اجاره‌نشین‌ها)، ناصر تقوایی (ای ایران)، علی حاتمی (مادر، دلشدگان)، ابوالحسن داودی (سفر جادویی)، محمدرضا هنرمند (دزد عروسک‌ها)، بهروز افخمی (روز فرشته) و همایون اسعدیان (مرد آفتابی) را دارد و نقش‌های خاطره‌انگیزی مثل ملیجک در «ناصرالدین شاه، آکتور سینما» و اکبر در «هنرپیشه» را بازی کرده، از اواسط دهه ۱۳۸۰ تقریباً به هیچ پیشنهادی نه نگفت و ترجیح داد تا وقتی که می‌تواند در هر فیلمی حاضر شود. این انتخاب عبدی است و نمی‌توان به او خرده گرفت. در همان سال‌های او چشم هم‌عبدی در کارهای ضعیف و بی‌ارزش هم‌بازی می‌کرد، اما چون به بازیگری باور داشت، فرصت حضور در کارهای بزرگان سینما را از دست نمی‌داد. او مشتاق خلق شخصیت‌های جدید بود و هر نقشی را فرصتی می‌دید تا در توانایی‌ها و تجاربش دست به اکتشاف بزند و از دل مصالحی که در اختیار دارد، شخصیت تازه‌ای بیافریند. به مرور زمان، با تغییر ارزش‌های جامعه و بالا رفتن سن عبدی، این انگیزه در او ضعیف و ضعیف‌تر شد. عبدی دیگر شوقی به کشف و آفرینش ندارد. او به کارمندی بدل شد که برایش فرقی نمی‌کند در کجا حاضر باشد، فقط می‌داند باید حاضر باشد و کارت بزند و حقوق و مزایایش را دریافت کند. به تدریج که شور و شوق عبدی به بازیگری از دست رفت، توانایی‌هایش هم ته کشید. «معجزه عشق» که این روزها روی پرده است، گویای همین ته کشیدن است.

